

غزال شوخ !

تا شانه بر شکنج پر از تاب می زنی !

آتش به خرمن دل بی تاب می زنی !

با آن صفا و حسن خداداد نازنین

صد طعنه بر ملاححت مهتاب می زنی !

تا دیده ام به یاد تو، بر نقش روی تست

از چشم ما به فتنه ره خواب می زنی !

در آن نگاه مست چه رازی نهفته است

کز ناز شعله بر تن احباب می زنی !

دیگر به جام باده نیازی نباشدت

گر بوسه بر لبی چو می ناب می زنی !

ای دل از آن غزال، وفا گر طلب کنی

نقش امید بیهده بر آب می زنی !

رضا شاپوریان

شنبه ۱۵ آگوست ۱۹۹۸